

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبيه دوم از تنبيهات قاعده لا حرج

تنبيه دوم در بحث قاعده لا حرج اين است كه مقصود از حرج در مواردی كه حكم حرجی برداشته می شود و جعل نشده، چه حرجی است؟ آیا حرج شخصی مراد است یا حرج نوعی؟ فرق بین حرج شخصی و نوعی واضح است. در حرج شخصی، باید عمل و تكلیف نسبت به هر شخصی با قطع نظر از شخص دیگر حرجی باشد؛ ممكن است تكلیفی بر يك شخصی و در شرایطی حرجی باشد، اما برای شخص دیگر در همان شرایط حرجی نباشد. و یا ممكن است تكلیفی برای شخصی در يك زمان حرجی باشد، اما برای همین شخص در زمان دیگر حرجی نباشد.

در این صورت كه حرج شخصی مراد باشد، شخص باید با خصوصیات زمانیّه، مکانیّه و سایر شرایط ملحوظ نظر باشد. اما در حرج نوعی، ملاك این است كه عملی برای غالب و نوع مكلفین حرجی باشد. یعنی ممكن است نسبت به بعضی از مكلفین حرجی بوده و نسبت به بعضی دیگر حرجی نباشد. حال، آیا در قاعده لا حرج مقصود حرج شخصی است یا نوعی؟ به مشهور فقها نسبت داده شده كه مقصود حرج نوعی است؛ اما جمع دیگری از فقها فرموده اند كه مقصود حرج شخصی است. ما در جلسه هفتم، بعد از اتمام بحث آیات و روایات، عرض کردیم از برخی آیات حرج شخصی و از بعضی دیگر حرج نوعی استفاده می شود.

روایات نیز به همین صورت است؛ برخی روایات در حرج شخصی ظهور دارند و برخی دیگر در حرج نوعی. نیاز به تکرار بحث نیست، به مطالب جلسه هفتم مراجعه کنید. در میان آیات، آیه شریفه «ما جعلَ عَلَیْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» از باب خطابي كه وجود دارد — یعنی «ما جعل علی كل واحد من المكلفين» خطاب كم — گفته اند در حرج شخصی ظهور دارد و به كل مكلف انحلال پیدا می كند. آنجا عرض کردیم كه اگر ضمیر خطاب چنین ظهوری نیز داشته باشد كه به نظر ما ندارد، خطاب در آیه شریفه را هم می توانیم با حرج شخصی تفسیر كنیم و هم با حرج نوعی.

جایی كه حرج برای اشخاص است، مسأله روشن است: «ایها المكلف اذا كان علیك حرجٌ فما جعل الله»؛ در جایی كه حرج نوعی است نیز می توان همین را گفت: «ایها المكلف اذا كان حرجاً نوعياً لنوع المكلفين فما جعل علیك». شاهدش نیز آن است كه از فقها از آیه صوم — من كان منكم مريضاً او علي سفرٍ فعدة من أيام الاخر يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ — حرج نوعی را استفاده کرده و می فرمایند در اینجا یقین داریم كه حرج، حرج نوعی است؛ این طور نیست كه بگوییم هر كسی كه در سفر است، گرفتن روزه برایش حرجی است. نه، گرفتن روزه غالباً و نوعاً برای مسافر حرجی است.

لذا، این آیه قطعاً بر حرج نوعی دلالت دارد. در حالی كه در این آیه شریفه نیز ضمیر خطاب «كم» داریم. علاوه بر این، مولا در

مقام جعل کلّ واحد واحد را در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه نوع مکلفین را در نظر می‌گیرد. بنابراین، در مواردی که حرج شخصی است، یقیناً مشمول قاعده لاجرج می‌باشد. برای حرج نوعی نیز دلیل و قرینه می‌خواهیم که عبارت است از آیات و روایاتی که در بحث لاجرج وارد شده است و به صورت گسترده بیان نمودیم.

اشکال و سؤال

حال، این سؤال مطرح می‌شود که اگر گفتیم قاعده لاجرج برای امتنان است و شارع إمتناناً علی الأمة والمکلفین آن را مطرح فرموده است، آیا امتنان موجب می‌شود که بگوییم حرج، فقط حرج شخصی است؟ پس، اگر در خصوص مکلفی تکلیف حرجی شد، امتنان اقتضا می‌کند که شارع آن را از این مکلف بردارد؛ اما اگر در جایی تکلیفی برای نوع مردم حرجی شد، برداشتن تکلیف از شخصی که برای خصوص او حرجی نیست، تناسبی با امتنان ندارد و بلکه خلاف امتنان است. بنابراین، چون آیات و روایات باب لاجرج تماماً عنوان امتنان دارد، امتنان اقتضا می‌کند که حرج را حرج شخصی قرار دهیم.

جواب اشکال

به نظر می‌رسد که این بیان قابل خدشه باشد.

اشکال اولش همان است که دیروز گفتیم که اگر امتنان به عنوان غایت «ما جعلَ عَلَیْکُمْ فی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» باشد، در ملاک دخالت ندارد؛ بنابراین، نمی‌توانیم حکم (نفي الحرج) را دائرمدار وجود و عدم امتنان قرار دهیم. همین حرف را در بحث حدیث رفع نیز داریم و در جاهای دیگر هم عین همین حرف جریان پیدا می‌کند ولو این که برخلاف مشهور است.

ثانیاً بر فرض این که بگوییم امتنان در ملاک دخالت دارد، چه اشکالی دارد که بگوییم در موردی که تکلیف برای نوع مردم حرجی است، شارع آن را از نوع مردم بردارد؟ اگر بخواهد برای بعضی این تکلیف را قرار دهد، جعلش خلاف امتنان است. از نظر عقلایی نیز همین طور است. به عنوان مثال، اگر شارع در بین هزار نفر، برای 950 نفر که تکلیف حرجی است، آن را بردارد؛ اما برای 50 نفر آن را قرار دهد، به نظر می‌رسد برخلاف امتنان باشد. امتنان اقتضا می‌کند در مواردی هم که حرج نوعی است، از دیگران نیز آن را بردارد. بنابراین، از راه امتنان به حرج شخصی نمی‌رسیم. و نتیجه می‌گیریم امتنان هم با حرج شخصی سازگاری دارد و هم با حرج نوعی.

حرج علت است یا حکمت؟

بین این که حرج را علت برای نفي الحکم قرار دهیم یا این که آن را حکمت قرار دهیم، در ما نحن فیه فرق وجود دارد. در آیات و روایات این مسأله محل بحث بود که آیا از آیه شریفه استفاده می‌کنیم حرج علت تامه برای رفع الحکم است یا نه؟ کلمات فقها در این مسأله مختلف بود؛ از بعضی عبارت‌های فقها استفاده می‌شود که اگر حرج را علت قرار دادیم، حتماً باید به حرج شخصی منتهی شویم. چرا که حکم یدور مدار العلة وجوداً و عدماً؛ اما اگر حرج را حکمت قرار دادیم، از عباراتشان بالتصریح و بالاستظهار استفاده می‌شود که با حرج نوعی سازگاری دارد. «ما جعلَ عَلَیْکُمْ فی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»، یعنی اگر برای نوع مردم تکلیفی حرجی بود، برداشته می‌شود.

فرق میان علّت و حکمت این است که هر جا علت باشد، معلولش هست و اگر نباشد، نیست. اگر گفتیم حرج در ادلّه لاجرج، عنوان علّت دارد، هر جا حرج باشد، معلولش که نفي الحكم است، می‌آید وگرنه معلولش نیست. اما اگر حرج را حکمت قرار دادیم، چه بسا در شخصی حرج نباشد، امّا معلول باشد. لذا، می‌خواهند بفرمایند که اگر حرج را به عنوان حکمت قرار دادیم، ما را به حرج نوعی منتهی می‌کند. به نظر ما این بیان نیز صحیح نمی‌باشد.

فرق نمی‌کند که حرج را علّت قرار دهیم یا حکمت. هم علّت اعم است از این که این حرج شخصی یا نوعی باشد و هم حکمت. به این صورت که اگر گفتیم در «[ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ](#)»، حرج علّة تامّة لنفي الحكم، مقتضای علیّت این است که اگر علّت موجود شد، معلول نیز هست و اگر نبود، معلول نیز نیست. این با هر دو نوع از حرج سازگاری دارد. اما اگر گفتیم که حرج عنوان حکمت دارد، تقریباً مسلم می‌گیرند که حتماً باید حرج نوعی باشد و با حرج شخصی سازگاری ندارد. اگر مقداری دقّت کنید قابل جواب است. می‌گوییم مقتضای حکمت و معنی حکمت چیست؟

در حکمت می‌گوییم دخیل در نفي یا اثبات است، اما دخالت تامّه ندارد. بنابراین، حرج دخالت تامّه در نفي الحكم ندارد که هم با حرج شخصی سازگاری دارد و هم با حرج نوعی. خلطی که در کلمات بزرگان شده، این است که اگر گفتیم حرج حکمت شد، در این شخص اگر تکلیف نبود، مع ذلک می‌گوییم نفي الحكم شده است هرچند حرج هم نیست. پس، معلوم می‌شود حرج نوعی است. اما بین حکمت واقع شدن حرج و حرج نوعی هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. ممکن است حرج، حرج شخصی باشد، حکمت هم باشد. مثل این که در باب اسکار که می‌گویید «[كل مسكر حرام](#)»، که اسکار هرچند اسکار شخصی است، امّا علّت تامّه برای حکم نیست؛ بلکه حکمت است.

بیان سوم برای اثبات شخصی بودن حرج

بیان سوم این است که چه بسا گفته می‌شود عناوینی که در ادلّه شریعت وارد شده است (مانند ضرر)، ظهور در عناوین شخصیه دارد. در باب ضرر که می‌گوییم استعمال آب برای انسان ضرر دارد، مراد ضرر نوعی نیست، بلکه ضرر شخصی منظور است. و مثل «[لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ...](#)» که منظور از استطاعت، استطاعت شخصی است. در «[ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ](#)» نیز می‌گوییم همان‌گونه که در موارد دیگر عنوان را بر مصداق شخصی حمل می‌کنید، اینجا نیز بگویید مراد از حرج، حرج شخصی است.

اشکال این استدلال

جواب این است که این کبرا که هر عنوانی در مصداق شخصی ظهور دارد را قبول نداریم و کبرای تامّی نیست و اگر عناوین ادلّه را احصا کنیم، خلافت ظاهر می‌شود. این سه مطلب، به عنوان مطالب جنبی بود؛ و الاً اصل در ادله برای ما آیات و روایات است که از آنها هم حرج شخصی را استفاده می‌کنیم و هم حرج نوعی.

حرج شخصی مسلم و مورد اتفاق فقها و بزرگان است؛ حرج نوعی نیز مثال خیلی خوبش، جهاد است. بنابر این، اگر تکلیفی برای نوع مکلفین عنوان حرجی داشت، شارع آن را بر می‌دارد. قرائن دیگری غیر از آیات و روایات وجود دارد؛ ولی به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. فردا إن شاء الله تنبیه سوم را عرض می‌کنیم. والسلام.

